



## درس تفسیر سوره مبارکه عبس - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَعْنى (۵) فَأُتِيَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْغَى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَحْشَى (۹) فَأُتِيَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲)﴾

سوره مبارکه‌ای که بر اساس علم بالغلبه به عنوان سوره «عبس» نام‌گذاری شد این در مکه نازل شد. آغاز این سوره ده آیه دارد که در اینجا اعتراض ذات اقدس الهی است به جریان فقیرستیزی و تکبر کردن، برتر دانستن غنی بر فقیر و مانند آن. این مقدمه‌ای لازم دارد که مرجع این ضمیرها مشخص بشود.

در مرجع این ضمیر دو قول است که با ابهام است: یکی اینکه این ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾؛ یعنی عبوس کرد چهره در هم ریخت و رو برگرداند این ضمیرهای فعل غایب به چه کسی برمی‌گردد؟ ضمیر ﴿أَنْ جَاءَهُ﴾ هم که ضمیر غایب است به چه کسی برمی‌گردد؟ عبوس کرد و رخ برگرداند برای اینکه نابینایی بر او وارد شد این دو آیه با ضمیر غیبت و فعل غایب شروع شد، سوم و بعدی هم با ضمیر حاضر و فعل حاضر شروع می‌شود: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغَى﴾ خدای سبحان خطاب می‌کند به این شخصی که عبوس کرد و رخ برگرداند می‌گوید شاید آن شخص یک انسان وارسته‌ای بود یا وارسته‌ای بشود، چرا این کار را کردی؟ چرا صورت برگرداندی و بی‌اعتنایی کردی؟ تو که

آگاه نیستی از پایان امر، از درون افراد. ﴿وَمَا يُدْرِيكَ﴾ شاید برای طهارت روح آمده باشد یا شاید برای اینکه مطلب موعظه‌ای بشنود و متذکر بشود و این تذکره به حال او سودآور باشد. به هر حال یا طهارت باطن یا اخلاق ظاهر ولی کسی که وضع مالی اش خوب است نه تنها توانگر است بلکه مستغنی است استغنا پیدا می‌کند آن کسی که وضع مالی اش خوب است متأسفانه غنای او باعث استغنائی او می‌شود و استغنائی او زمینه سرکشی و طغیان او را فراهم می‌کند ﴿أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى﴾ که زمینه ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾<sup>۱</sup> در او هست ﴿فَأَن تَصَدَّقَ﴾ تو تمام توجه خود را نسبت به او قرار دادی، متصدی گفتار او هستی و متصدی شنیدن حرف او هستی.

﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ﴾ اگر آن شخص به تزکیه روح دسترسی نیابد حرجی هم بر تو نیست تو یک کسی که مستغنی است از کلمات و نصایح تو طرفی نمی‌بندد به او توجه تام داری یک نابینایی که ممکن است درونش طیب و طاهر باشد از او اعراض می‌کنی رخ برمی‌گردانی؟ ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿فَأَن تَصَدَّقَ عَنْهُ تِلْهُيَ﴾ او که با سعی و کوشش آمده و اهل خشیت و هراس محمود و ممدوح است تو از او صورت برمی‌گردانی؟ این ترجمه این ده آیه است.

اما تعیین اینکه مرجع ضمیر چیست و کیست؟ ضمیر ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ این سه تا ضمیر به چه کسی برمی‌گردد؟ و خطاب ﴿وَمَا يُدْرِيكَ﴾ این مخاطب کیست؟ و ضمیر خطاب ﴿فَأَن تَصَدَّقَ﴾ مخاطب کیست؟ ﴿وَمَا عَلَيْكَ﴾ مخاطب کیست؟ ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ﴾ مخاطب کیست؟ اینها بین اهل سنت و شیعه اختلاف است.

عده‌ای بر آن هستند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در محفلشان نشسته بودند عده‌ای از صنادید قریش خدمت حضرت رسیدند برای اینکه مکالمه‌ای کنند گفتگویی کنند نه برای اینکه متعظ بشوند. ابن ام

مکتوم نابینا وارد شد و - معاذالله - حضرت به او اعتنائی نکرده است و او با بی‌اعتنائی حضرت روبه‌رو شد حضرت به این توانگران و سرمایه‌داران توجه کرد و به گفتگوی با آنها پرداخت. این یک تفسیر که بسیاری از اهل سنت این چنین گفتند.

در بین ما هم کسانی هستند که این چنین تفسیر کرده‌اند؛ اما غالب تفسیری که علمای ما دارند این است که یک توانگر کم‌خردی در جمع آنها نشسته بود. وقتی این نابینا وارد شد این شخص عبوس کرد و صورت برگرداند و از ورود او اظهار بی‌مهری کرد که این چه آدمی است که در جمع ما آمد و مانند آن و این عتاب‌ها و خطاب‌ها به آن شخص است، نه به وجود مبارک پیغمبر. این دو وجه هم در بین آنها هست هم در بین ما؛ منتها اکثری ما به همان برمی‌گردند که ضمیر غایب یا ضمیر خطاب به آن شخص برمی‌گردد نه به وجود مبارک پیغمبر.

مستحضرید که هر علمی قاعده‌ای دارد و اصولی دارد که آن اصول و قواعد برای آن است که در همه موارد به آن اصول مراجعه بشود و اگر شک کردیم مرجع همان اصل است. همان طوری که در ادبیات می‌گویند این کلمه ضبطش این است «الا ما خرج بالدلیل» مگر اینکه ضرورتی باشد می‌گویند اینجا ضرورت شعر بود یا ضرورت ردیف بود یا ضرورت قافیه بود و مانند آن. در اعراب همین طور است در حرکت همین طور است این در ادبیات است. در فقه و اصول هم «رفع ... مَا اضْطُرُّوا»<sup>۲</sup> و امثال آن است برای همه این موارد قواعدی است اصولی است مطلقاتی است عموماً است که در هنگام شک به اینها مراجعه می‌شود و در موارد استثنایی دلیل خاص خودش را دارد این یک مطلب.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۶۳.

مطلب دیگر این است که بعضی از علوم است که عموماًشان تخصیص‌پذیر است مطلقاًشان تقیید‌پذیر است قابل تقیید و تخصیص و امثال آن هستند مثل علوم نقلی؛ فقه، اصول، اخلاق و امثال آن. بعضی از علوم هستند عامّشان برای همیشه عام است مطلقشان برای همیشه مطلق است اصلاً تخصیص‌پذیر نیستند اصلاً تقیید‌پذیر نیستند؛ این هم یک مطلب.

پس هر علمی یک سلسله قواعدی دارد که در مورد مشکوک به آن قواعد مراجعه می‌شود «إلا ما خرج بالدلیل» این یک مقدمه. مقدمه دیگر این است که بعضی از علوم است که یک سلسله قواعد اصلی دارد یک سلسله کلیات دارد؛ اما «إلا ما خرج بالدلیل» ندارد، تخصیص‌پذیر نیست تقیید‌پذیر نیست یک اصل کلی است. آن علمی که تقیید‌پذیر است تخصیص‌پذیر است؛ مثل ادبیات مثل فقه مثل اصول و موارد دیگر که حتی می‌گویند «ما من عام إلا و قد خص»<sup>۳</sup> مطلق تقیید‌پذیر است؛ اما آن علمی که تخصیص‌پذیر نیست تقیید‌پذیر نیست مثل علوم عقلی در فلسفه هیچ قاعده‌ای تخصیص‌پذیر نیست در ریاضیات این طور است هیچ قاعده‌ای تخصیص‌پذیر نیست.

می‌بینید در منطق که دالان ورودی فلسفه و کلام است می‌گویند موجه کلیه با سالبه جزئیه نقیض هم است اگر گفتیم «کل الف باء» بعد گفتیم «بعض باء لیس بألف» اینها نقیض هم هستند حتماً یکی صادق است دیگری کاذب. اما وقتی این حرف‌ها را به فقه دادید به اصول دادید می‌گوید هر دو صادق است «ما من عام الا و قد خص»، «کل ألف باء» این امر کلی است و عام است و صادق است «بعض الف لیس بباء» خاص است و خارج شده است. موجه جزئیه با سالبه کلیه یا سالبه کلیه با موجه جزئیه کاملاً در فقه و اصول قرینه هم‌اند موافق هم‌اند با هم پیش می‌روند. بسیاری از عموماًت تخصیص‌پذیر است بسیاری از مطلقات تقیید‌پذیر است در ادبیات هم همین طور است بسیاری

۳. معالم الدین و الأصول، ص ۱۱۹.

از حرکت‌ها و إعراب‌ها در شعر و غیر شعر، تخصیص‌پذیر است تقییدپذیر است؛ اما در علوم عقلیه «عقلیه الأحکام لا تخصّص»<sup>۴</sup> اینکه می‌گویند سالبه جزئیه نقیض موجه کلیه است این حرف را منطق برای فلسفه و کلام می‌گوید نه برای فقه و اصول. در فقه و اصول که موجه کلیه و سالبه جزئیه مرتّب هر روز صادق هستند سالبه کلیه و موجه جزئیه که مرتّب صادق‌اند اینکه می‌گویند موجه کلیه، سالبه جزئیه نقیض اوست؛ سالبه کلیه، موجه جزئیه نقیض اوست این برای علوم عقلی است. سرّش این است که در علوم عقلی سند تامّ محمول، موضوع قضیه است اگر موضوع قضیه موجود است دلیلی ندارد که گاهی محمول باشد و گاهی نباشد. گاهی دو تا چهار تا باشد و گاهی دو تا چهار تا نباشد! گاهی اربعه زوج باشد گاهی زوج نباشد لذا «عقلیه الأحکام لا تخصّص».

پس یک مقدمه‌مان این است که هر علمی مقدمه‌ای و اصول کلی دارد که در مواضع شک آنها وارد می‌شود، مقدمه دیگر این است که موجه جزئیه و سالبه کلیه یا سالبه جزئیه و موجه کلیه در فقه و اصول جمع می‌شود در علوم نقلی جمع می‌شود؛ ولی در علوم عقلی نقیض هم‌اند.

تفسیر هم این گونه است مقدماتی دارد اصول کلی دارد که ما در هر جا شک کردیم به این اصول کلی تمسک می‌کنیم اصلاً قاعده کلی که در هر علمی است برای همین است.

یکی از قواعد کلیه تخصیص‌ناپذیر تفسیر این است که ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.<sup>۵</sup> عظیم از اسمای حُسنای ذات اقدس الهی است و ذات اقدس الهی این را وصف قرآن کریم قرار داد قرآن عظیم را به عظمت معرفی کرد. خُلُق نورانی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عظمت ستود فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ این جزء قاعده تخصیص‌ناپذیر ماست. آن وقت هر جا در تفسیر قرآن از اول تا آخر در ارجاع ضمیر در مخاطب یا مغایب یا

۴. منتهی الاصول، محمدحسین روحانی، ج ۱، ص ۳۵۰.

۵. سوره قلم، آیه ۴.

جایی شک کردیم یقین داریم که این نقص به پیغمبر بر نمی‌گردد برای اینکه کسی که ﴿عَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ است که نمی‌آید فقری را کنار بگذارد و یک غنی آن هم مثل اباسفیان‌ها را ترجیح بدهد. این اصل کلی ماست ما دنبال این نمی‌گردیم که ضمیر به چه کسی برمی‌گردد این اصل ماست. هر چه که مطابق با این اصل است قبول می‌کنیم این اصل هم تخصیص‌پذیر نیست که ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، مگر در فلان محفل - معاذالله - این طور نیست این عصمت تامه دارد. خدای سبحان به عمر و جان پیغمبر قسم یاد کرد: ﴿لَعَمْرُكَ﴾<sup>۶</sup> قسم به جان تو! این جان، جان طیب و طاهر است. این نمی‌شود که بیاید فقری را کنار بگذارد قلب یک انسان مؤمنی را بشکند برای اینکه چهار تا سرمایه‌دار اینجا نشسته‌اند؛ این شدنی نیست.

بنابراین ما اصلی داریم و عامی داریم که در هر علمی برای موارد مشکوک را برای همین ساختند اینکه اختصاصی به فقه و اصول ندارد، در تفسیر هم همین طور است در علوم دیگر هم همین طور است.

پرسش: بعضی جاها آیاتی است که تهدید می‌کند ...

پاسخ: بله، اصلاً خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با تهدید و با تشویق به این مقام رسید اما قضیه‌ای اتفاق افتاده باشد که با خُلُقِ عَظِيمٍ سازگار نباش این جایز نیست وگرنه مرتّب امر دارد نهی دارد پیغمبر بنده‌ای است عبدی است ما هم شهادت می‌دهیم «عبدُهُ» و وجود مبارک آن حضرت با همین اُمُرُها با همین نهی‌ها با همین تذکرها به اینجا رسیده است این امر و نهی به اوست، گرچه در بخش‌های فراوانی آمده است که «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ جَمِيعُهُ عَلَى مَعْنَى إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ»<sup>۷</sup> این هم هست. مثلی است که در فارسی زبان‌ها هم هست در عرب زبان‌ها هم هست که به در می‌گویم تا دیوار بشنود! اصلاً در روایت است که «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ جَمِيعُهُ عَلَى مَعْنَى إِيَّاكَ أَعْنِي وَ

۱. سوره حجر، آیه ۷۲.

۷. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۱۵.

اَسْمَعِي يَا جَارَّةٌ؛ ولی خطاب عیب ندارد دستور عیب ندارد بلند شو! این کار را انجام بده! حضرت با همین دستور و امر و نهی در قوس صعود بالا رفت.

در قوس نزول سخنی نیست: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ»<sup>۸</sup> هستند خود قرآن که با قوس نزول اینها کاری ندارد در قوس صعود که بالا می‌روند می‌فرماید: ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾،<sup>۹</sup> ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾؛<sup>۱۰</sup> تو یک بچه یتیم بودی، تو بی‌سرپرست بودی، ما تو را به لؤلؤ لالا آوردیم اینها هست. اینها نقص نیست؛ یعنی تو هیچ پناهگاهی نداشتی ما همه چیز را به تو دادیم این نقص نیست، برای اینکه در قوس صعود است ولی در قوس نزول بخواهید سخنرانی بکنید او «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّنَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)»<sup>۱۱</sup> است اما در قوس صعود که باید بالا برود از ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ بالا می‌رود با عبادت بالا می‌رود.

بنابراین فرق است بین امر و نهی الهی ولو به شدت و اینکه - معاذالله - کاری حضرت کرده باشد که این کار نه عقل‌پسند است نه نقل‌پذیر؛ این کار را یقیناً نکرده است. این تأسیس قاعده کلی برای همین است ما یک قاعده کلی تفسیری داریم تنها برای ادبیات نیست که «کل فاعل مرفوع و کل مفعول منصوب» که ما این را شک بکنیم تا بگوییم چیست! تنها قاعده کلیه نیست که «کل ماء کذا و کذا، الا ما خرج بالدلیل»؛ این طور نیست تفسیر یک قاعده‌ای دارد اینها جزء ضوابط و قواعد کلی است کاری، قصه‌ای، ضمیری، جایی به ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ برگردد

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَغْنِي رُوحًا بَلَا بَدَنَ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ سَمَآوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ مُمَجِّدِي وَ تَهْدِئَتِي وَ تُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُ النَّثْنَيْنِ نِثْنَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ نِثْنَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْتَدَأَهَا رُوحًا بَلَا بَدَنَ ثُمَّ مَسَحَتْهَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا».

۹. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۱۰. سوره ضحی، آیه ۶.

۱۱. ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)».

مخالف اوست چون تفسیر قرآن به قرآن گاهی به این است که این آیه را به کمک آن حل بکنیم گاهی به این است که آن آیه ریاست دارد بر این، سلطنت بر این، می‌گوید این آیه دوم را آن طور معنا کن نه این طور. معنای تفسیر آیه به آیه همین است قرآن به قرآن همین است این اصل حاکم ماست. ما یک آیه‌ای را معاذالله یک قضیه‌ای یا داستانی را طوری بخوانیم که جزء گناهان رسمی است که این اغنیا که وضع مالی‌شان خوب است و عاقبتشان خوب نیست این را شما به چه دلیل ترجیح دادی بر یک مؤمنی که آمده مسئله سؤال بکند یا تفسیر یاد بگیرد و اهل معنا باشد؟ این را به چه دلیل ترجیح دادی؟

بنابر این دست ما پر است هرگز نمی‌گوییم اینجا ضمیر به چه کسی برمی‌گردد؟ آنجا ضمیر به چه کسی برمی‌گردد؟ تردید داشته باشیم این طور نیست. ضرورت هم مشخص است که کجا ضرورت دارد کجا ضرورت ندارد. آنجا که ضرورت دارد را هم خود حضرت به ما بیان می‌کند به اینکه آیا ضرورت دارد این کار را انجام بدهیم یا ضرورت ندارد. اینها اصل کلی است. اصلاً این اصول که دالان ورودی فقه است می‌گوید «ما من عامّ إلا و قد خصّ»؛ اما این منطق که دالان ورودی فلسفه و کلام است می‌گوید عام تخصیص‌پذیر نیست مطلق تخصیص‌پذیر نیست در علوم عقلی این طور است یعنی پایین‌تر از ریاضیات بلکه این طور است اما از ریاضی به بالاتر به الهیات و علوم عقلی که می‌رسید کلی، کلی است مطلق، مطلق است جا برای اینکه یک گوشه‌ای را ببریم و یک گوشه‌ای را وصله کنیم اینها نیست جزء اصول کلیه مسئله وحی و نبوت این طور است ذات مقدس حضرت حق درباره وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین اسمای حسنی خود را وصف او قرار داد فرمود قرآن عظیم است تو هم ﴿إِنَّكَ لَعَلَى



خُلِقَ عَظِيمٌ ﴿ هستی و خود حضرت هم فرمود به اینکه من اصلاً آدم عالم را با اخلاق اصلاح کنم «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».<sup>۱۲</sup>

پرسش: ... آیا ظاهر قرآن ایجاب نمی‌کرد که ...

پاسخ: به همین جمعیت خطاب کرد که در خدمت حضرت بودند گاهی به ضمیر غائب گاهی التفات. در ادبیات که می‌گویند التفات از غیبت به تکلم، التفات از خطاب به غیبت را برای همین‌ها ساختند. خدا در بسیاری از آیات است که تشر می‌زند به افراد تبه‌کار که چرا این کار را کردید؟ به فرعون می‌گوید تو چرا این کار را کردی؟

بنابراین ما یک اصول کلی داریم در تفسیر این تخصیص‌ناپذیر است و آن اصول کلی عصمت اینهاست عظمت اینهاست جلالت اینهاست شکوه اینهاست اینها طیب و طاهرند مثل قرآن است اگر یک وقتی معاذالله یک آیه‌ای در یک گوشه‌ای یک ضمیری به این معنا باشد که معاذالله قرآن در آن یک کلام باطلی است. حتماً باید طوری تفسیر بشود که با طهارت قرآن هماهنگ باشد؛ این جزء اصول کلی است این اختصاصی به تفسیر ندارد همه علوم این طور است. هر علمی برای خودش یک اصول کلی دارد مخصوص تفسیر نیست در فقه هم همین طور است درست است که بعضی از عمومات است که تخصیص‌پذیر است «ما من عام»، ولی شما در همین اصول خواندید به اینکه بعضی از عمومات آبی از تخصیص است؛ این یعنی چه؟ نماز فلان حکم است مگر در فلان مورد! نه، بعضی از کارهاست که در نماز اصلاً جایز نیست ممکن نیست در روزه اصلاً ممکن نیست الا در فلان، می‌گوییم نه، این عام آبی از تخصیص است. در نکاح همین طور است فلان شخص جزء محارم است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾<sup>۱۳</sup> و کذا و کذا بگوییم «الا خرج ما بالدلیل» نه! در فقه چنین عموماتی، می‌گویند آبی از تخصیص است. اینها محارم‌اند اینجا اگر یک خاصی

۱۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۰.

۱۳. سوره نساء، آیه ۲۳.

وارد بشود الا و لابد می‌گوییم یا سند ضعیف است یا جهت صدور یا تقیه است «فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ»<sup>۱</sup> چرا می‌گویند «فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ» و نمی‌گویند این را تخصیص بزن، می‌گویند نه! محارم تخصیص‌پذیر نیست. هر عامی یک حکم خاص خودش را دارد هر مطلقاً یک حکم خاص خودش را دارد این را در تفسیر است ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى

خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

پرسش: ...

پاسخ: آن که تحبیب است چرا این قدر بزرگی می‌کنی؟ آن تحبیب است خوب است ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ﴾<sup>۲</sup> یک قدر هم فشار بیاور همیشه گذشت همیشه لطف همیشه صفا یک وقتی هم عصبانی بشو! ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ﴾ اول فرمود این ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ﴾ مقدمه است خدا لطفش را شامل حال تو می‌کند چرا اجازه دادی؟ یک مقداری هم باید فشار بیاوری همیشه که گذشت نمی‌شود آن آیه خوب است، آن آیه با کرامت حضرت مخالف نیست با کرامت حضرت هماهنگ است فرمود این قدر بزرگی نکن که روی اینها باز بشود. غرض این است که در فقه ما هم بعضی از عموماً قابل تخصیص نیست در اصول ما هم همین طور، ناموس ماست عصمت پیغمبر.

مطلب دیگر این است که این حرف از دیر زمان سابقه داشت درباره نوح هم همین حرف‌ها را زدند؛ یعنی تبه‌کاران سرمایه‌دار می‌گفتند شما این افراد ضعیف و مستضعف و پابرنه‌ها را بیرون کن ما می‌آییم. در سوره مبارکه «هود» قصه اینها گذشت: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا﴾، یک؛ ﴿وَ مَا تَرَاكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّىَ الرَّأْيِ﴾ دو؛ ﴿وَ مَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ﴾ سه؛ ﴿بَلْ نَقْظُكُمُ كَازِبِينَ﴾<sup>۳</sup> معاذالله چهار، اینها را رها کن

۱. ر. ك: التبيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۵: «إذا جاءكم عنى حديث فأعرضوه على كتاب الله فما وافق كتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط».

۲. سوره توبه، آیه ۴۳.

۳. سوره هود، آیه ۲۷.

ما بیاییم! این اغنیای مستغنی که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾<sup>۱</sup> با نوح (سلام الله علیه) این حرف‌ها را زدند. حضرت فرمود من چه کار کنم؟ دلتان می‌خواهد این فقرا را رد کنم شما بیایید؟ شما هم بیایید اینها هم بیایند ما حرفمان برای همه است ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي﴾ من که معجزه آوردم همین طور بی‌دلیل که دعوت نکردم شما را این یک، ﴿وَأَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ﴾ دو، منتها حالا شما خودتان را به کوری زدید نمی‌بینید سه، ﴿فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَ أَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾<sup>۲</sup> بعد فرمود: ﴿وَا يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً﴾ ما که تبلیغ مان رایگان است: ﴿إِن أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ اما ﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ من این فقرا را بیرون نمی‌کنم حواس شما جمع باشد. ﴿إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ﴾ اینها راه خدا را طی کردند آنها این راه را می‌روند شما هم مسیر خودتان را دارید می‌روید ﴿أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾<sup>۳</sup> سخنان جاهلان‌ای می‌گویید ﴿وَا يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طَرَدْتُهُمْ﴾ من اگر - خدای ناکرده - این فقرا را از مجلس بیرون کنم چه کسی به داد من می‌رسد؟ خدا که راضی به این کار نیست چه توقعی دارید که ما اینها را بیرون کنیم؟ شما هم بیایید اینها هم بیایند. من تحت فشار خدا هستم چه کسی می‌تواند مرا از عذاب خدا نجات بدهد اگر من فقرا را از مجلس طرد کنم؟ ﴿إِن طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup>

غرض این است که از نوح تا سایر انبیا همین حرف‌ها بود که به انبیا می‌گفتند که این فقرا را بیرون کن ما بیاییم؛ آنها می‌فرمودند که فقرا بندگان صالح خدا هستند شما هم بیایید آنها هم بیایند شما نخواستید بیایید نیاید، خواستید بیایید بیایید راه برای همه باز است. غرض این است که ما بگوییم این طور بود - معاذالله - که حضرت این کار را کرد این نبود.

۱. سوره علق، آیات ۷ و ۶.

۲. سوره هود، آیه ۲۸.

۳. سوره هود، آیه ۲۹.

۴. سوره هود، آیه ۳۰.

خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد را صریحاً در مجلس درس می‌فرمودند این سوره «عبس» که اولین سوره نیست درست است که در مکه نازل شد اما قبل از این سوره «عبس» سوره‌ها و آیه‌هایی نازل شد که ذات اقدس الهی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عظمت ستود شاید یکی از آیات هم همین ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup> باشد. فرمود آن خدایی که قبل از اینکه این آیه نازل بشود این قضیه اتفاق بیفتد فرمود تو این هستی آن وقت - معاذالله - دو روز بعد پیغمبر چنین کاری می‌کند؟

بنابراین تفسیر یک قواعد کلیه دارد یک اصول کلیه دارد؛ در توحید همین طور است در وحی و نبوت همین طور است در معاد همین طور است جریان برزخ همین طور است اصول کلیه‌ای است که تخصیص‌ناپذیر است مثل محارم ما. بعضی از امور است که مربوط به فقه است داستان تاریخی است اینها بله اینها جزء علوم نقلی است و تخصیص‌پذیر است.

پرسش: خود پیامبر مگر ساده زندگی نمی‌کرد؟

پاسخ: بله فقیرانه زندگی می‌کرد ولی منظور این است که آنها این را تحمل می‌کردند منتها مبارک حضرت داشت و قبول نمی‌کرد، جریان اموال خدیجه این طور بود و داستان بیت کریمه آن حضرت این طور بود. آل هاشم و آل مناف کسانی بودند که کرم از اینها به دیگران رسید حاتم کجا و اینها کجا! پیغمبر ببینید از کدام خاندان است؟ یک سال خشکسالی بود باران کم آمد. بعضی از اجداد همین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وضع مالی‌شان خوب بود مال تهیه کردند بالای کوه‌های مکه نان و گندم و اینها گذاشتند که این پرنده‌های آسمان گرسنه نمانند. اینکه بچه‌ها وقتی گرسنه بودند در کربلا و شام می‌گفتند ما فرزندان اینها هستیم چرا به داد ما نمی‌رسید ببینید اینها نه اینکه سیر بودند

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

آب خواستن ننگ نیست کسی بگوید من تشنه‌ام اما نان خواستن ننگ است. اینها آب می‌خواستند ولی نان نمی‌خواستند، نه اینکه سیر بودند بعد گفتند ما فرزندان آنها هستیم شما که ما را می‌شناسید هاشم هاشم یعنی چه؟ یعنی قطعه قطعه می‌کرد نان را و بالای کوه می‌گذاشت که این پرنده‌هایی که گرسنه‌اند سیر بشوند اینها از این خاندان‌اند دستشان همیشه پر بود، هزارها نفر را اینها می‌دانند حاتم کیست؟ بعد پیدا شد.

غرض این است که اگر سخاست و جلال و شکوه است از اینهاست نه اینکه نداشته بود، یعنی نمی‌خواستند آن طور زندگی کنند حالا با فقرا هم می‌ساختند با اغنیا هم می‌ساختند وضع مالی‌شان هم که این طور بود اجازه می‌دادند. غرض این است که ما یک سلسله اصول کلی داریم در تفسیر که این مثل محارم ماست هیچ فقیهی احتمال نمی‌دهد که ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾ در فلان مورد تخصیص بخورد؛ هیچ فقیهی! این می‌گویند آبی از تخصیص است.

جریان ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ هم از همین قبیل است که خدای سبحان فرمود تو مظهر عظمت من هستی؛ اما در آنجا فقری را راندی و دل فقیر را شکاندی برای اینکه چهار تا سرمایه‌دار آن هم که بد عاقبت‌اند دل اینها را به دست بیاوری این نیست.

پس یقیناً احتمالش هم نیست که حالا این ضمیر ﴿عَبَسَ﴾ یک قول این است، بله کسی غافل باشد از خطوط کلی قرآن و قواعد کلی قرآن بله. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا».

«و الحمد لله رب العالمين»